

وین دیده شده بود و اما خوب نیست اما بسیار خوب داشت که در کرمانه عمل میآوردند و چهار دانگ
 مثل همه چهار بای فرنگستان پوشش برآید که با دارد و مثل خیار ایران نیست مزه ندارد که مکت یعنی طالبی آما و
 نوع طالبی ایرانست و اغلب در سرشام و نهار صرف میکنند آلو بالو و کیلاس و چلیک کو چکت چلی
 انجیر سیاه دراز زرد آگوی کم آب و همچنین سایر میوه جات اما این است که در وین تنها میوه خوب
 نباشد در اغلب فرنگستان بواسطه رطوبت هوا و زیادای باران و کمی آفتاب میوه خوب نمیشود بجز در
 کرمانه که با بهنام زیاد میوه خوب عمل میآوردند چنانکه در پاریس طوی خوب و در انگلیس بلو و شلیل خیلی بهتر
 از همه جای دنیا یافت میشود هوای وین در تابستان هم هر وقت ابر باشد و باران بار دخیل سرد میشود
 و هر وقت آفتاب شد گرم است که دشکاههای خوب باغها و پرگهای متعدد با صفاد فتوه خانها و
 کلوب با و اما به زیادای و تعدد شهر پاریس نیست که چها و بولوار بارادخت نشاندند اما کوچه
 و بولوار درخت دار زیاد نیست (روزنامه که بزبان فرانسه چاپ میشود دو نسخه است یکی مسازر
 و وین و دیگری موسوم به دالونب است اما همه روزه چاپ میشود هفته یکمرتبه بیرون میآید بزبان
 المان هم چند نسخه روزنامه چاپ میشود خلاصه) روز سیزدهم رجب که روز مولود حضرت امیر
 المومنین علیه السلام بود بقصد حرکت برخاستم و زیر چکت را که خواسته بودیم بجهت عمل اتباع اسلحه و گرفتن
 صاحب منصب و غیره بحضور آمد خیلی گفتگو شد بعد از حضرت امیر بطور در ساعت بازده که قبل از ظهر بود به
 منزل آمدند قدری ایشان نشسته بعد اتفاق برخاسته از عمارت پائین آمدیم همه صاحب منصبان بزرگا
 دولت حاضر بودند من و امیر بطور سوار کالسکه شده بطرف کار مشرق را ندیم مسافت زیادای بود
 جمیعت بسیاری از مردوزن بهما شامده بودند ما رسیدیم بجایا علیحضرت امیر بطور وداع کردیم و بزبان
 خان که بوزیر مختاری ایران دروینه مقرر شده بود بماند ماند نظر آقا وزیر مختار مقیم پاریس هم برای
 فرار نامه صاحب منصبان و دادن پول قیمت اسلحه و غیره مقرر شد متوقفا دروینه بماند کالسکه بخار
 و اکنون و زن مخصوص امیر بطور است به کالسکه شده و با علیحضرت امیر بطور و سایرین دیگر با
 وداع کرده راه افتادیم من چهار اتوی و اکنون خوردم سایرین در منزل صرف کرده بودند

Moreau Silas Jackson Brown Australia

شب را هم در راه آهن همان طور که کالسکه میرفت خوابیدم صبح روز دیگر یعنی قبل از ظهر وارد سرخده شدیم اول آن ملکوت مراوی دوم از سبزی بیوم از کابسی که جزو لستان مضر فی امپراطور اطریس است که نشینم در شهر او در برق که شهر کوچکی است و سرحد است با لستان مضر فی بیوس منیاعت کالسکه ایستاد و من بن پین رفته در استاسیون شام خوردند این شهر او در برق در ملکوت سبزی واقع است در این استاسیون زنهای بسیار خوشگل ایستاده و جمعیت زیادی دور کالسکهها جمع شده بودند پای تخت ملکوت مراوی شهر برون بردست که جنک معروف شد امپراطور که در عهدنا پلیون اول شد در او سترگتر و یکی این شهر واقع شده و نا پلیون فتح کرده پای تخت سبزی تر و پو و پای تخت کالسی لامبرک است که شب که نشینم و دیده نشد بعد از آنکه شام خوردند و کالسکه حرکت کرد داخل کا کالسی شدیم در استاسیونی چند دقیقه کالسکه ایستاد جمعیت زیادی برای مناشا آمده بودند نزدیک خوب بود شخصی سبزه رنگی که ریش توفی سیاه و بابل مشرق زمین شباهت داشت سید بزرگ میوه زرد آغوشی در دست داشت میفرخت بصنیع الدوله کفتم پول بده از این زرد آلوها بخر بیاور دم کالسکه ایستاد زرد آلو فروش را صدا کرد او هم برای اینکه وقت نکت و کم مانده است زن حرکت کند و مشتری برای میوه او پیدا شده است بخیل دوید و بواگون پایش بند شد خط راه آهن و خود زمین سبزه فدا و کل زرد آلوها را بخت روی خاک همه مردم یکدفعه خندیدند مرد که جنالت زده ایستاد حالا یکطرف خفت افاد ن طرف دیگر بختن زرد آلوها با بختن و تفکر با زمین و زرد آلوها با گاه میگرد من بصنیع الدوله کفتم تمام پول زرد آلوها بده و حکم تجارت زرد آلوها همین طور شد یکدفعه زن و مرد بیکه ایستاده بودند نما را بختن روی زرد آلو و فوراً همه اجمع گرد خوردند و این عمل دیگر باره مایه خنده مردم شد خلاصه شب در تومی و آگون گذشت صبح که برختم بشهر پردی که نزدیک سرحد روس و آخو کالسی است رسیدیم فوج پیاده ایستاده موزیک میزدند جمعیت زیادی شد در استاسیون آمدیم پائین الی آخر صف فوج رفته و بواگون برگشتم گرانو و سایر صحنه صبا ان اطریس که همراه بودند آمده و من خندیدم لیکن ازان را دزدی و بیوف که اصل سرحد

و از اینجا الی اینجا پانزده دقیقه باره آب من مسافت بود و همراه آمدند خلاصه رسیدیم به رادزی و بلوک که
 استایون روسها بود و صاحبان و مانورین روستیه اینجا حاضر بودند فوجی ایستاده موزیکت میزدند
 پیاده شده الی آخر صف سر بر رفته بعد آمده بکالسکه با وزن مخصوص اعلی حضرت امپراطور روس که
 آورده بودند سوار شدیم اطلاق ما و همچنین سواران سایرین بسیار خوب و خوش وضع بودند و همه بهم راه داشت
 چون پرس منچکوف ناخوش بوده جنرال اچودان کوشکوف در عوض او از جانب امپراطور بسیار
 مانور شده است با همان خدمه و پیشخدمتهای سابق و غیره و مبلوین سپرو زینک هم که دفعه
 اول جزء همانداران بود حال نبر آمده است حاکم و یعنی دکیف که مرد بسیار معتبر است حاضر بود و
 بحضور آمد نسبت با التفات شد در اینجا وضع خاک و زمین و مردم و رعیت سکنه و قشون
 حتی حیوانات از کاو و کوسفند و غیره بالمره عوض شد و تغییر کرد که هیچ شباهتی بطرف منستان المان
 و غیره نداشت خلاصه باره و غیره را از رتن طریق حل این رتن کردند و مدتی طول کشید تا همه کار
 منظم شده و هر چیز و هر کس بجای خود قرار گرفته رتن رو بولا و قهقار حرکت کرد از حرکت طریق که
 که شیم ابالی هر ملک را وضع دیگر و با هم مختلف دیدیم یعنی ممالک متعلقه با طریق که الی سرحد روس
 طوایف مختلفه و هر طایفه لباس علیجه داشتند و بعضی از عجایب و قابل ملاحظه و تأمل است که در
 نقل و تحویل از مملکتی بملکت دیگر همین قدر که از خط سرحد تجاوز میشود اوضاع و اشخاص و حالات عادی
 یکباره تغییر کلی و واضح میکند بطوریکه کمتر چیزی از آن موضع مملکت پیش شباهت دارد باری از خط
 طوایف یهودی خیلی دیده شد و رعایای این طرف نسبت بسکنه اطراف وین قدری فقیر و کم بضاعت
 بودند و رفته رفته آبادی هم کمتر میشد تا همه صحرا با طبیعت سبز و خرم و پر کل و جگل بود و زراعات
 زیاد هم دیده شد که همه را با کمال نظم و خوبی کاشته و عمل آورده بودند حالا اول درو کنندم بود اما
 زمین که در آیدیم رفته رفته هر چه بیشتر مرادی و سبزی و گالیسی نزدیکتر میشدیم هوا سرد تر و بیلای
 زیاد تر میشد بطوریکه در بعضی جاها کندم و خوشبخت بود و هیچ آثار زردی نداشت لباس ابالی این طرف با
 رزن و مرد خنلی عجیب است خلاصه را ندیم و داخل خاک روستیه که شدیم چنانکه پیش اشاره شد وضع

در این
جای
بسیار

و حالت طبیعت صحرا با و غیره بالمره با نسیان تغییر کرد مثلاً زراعت طور دیگر است اما هر جا که توان
از بر قسم زراعت کاشته اند باقی دیگر همین مرقع است و کل نمایا و اینجا با هم بعضی مزارع را درو میکردند و بعضی
دیگر را با سبزه بود و زبیده بود و در اغلب تنایوهای شهر با و جا با می معتبر جمعیت زیاد و نظام با
موزیکان حاضر بودند که با پس آمده گردش میکردیم سه شب متوالی در کالسکه بخار خوابیدیم یعنی با خاک
اطریش چهار شب تمام متصل در راه بودیم تا بولا و قفقاز رسیدیم روز پنجشنبه ۱۲ رجب سه ساعت
بغروب مانده بود که وارد بولا و قفقاز شدیم و در بعد از چهار شبانه روز جز توقفهای مخصوص معین
در تنایوهای و غیره دیگر کالسکه متصل در حرکت بود و دو سه ساعت از این بولا و قفقاز مسافت
بودش ساعت از اوقات و مدت توقف در تنایوهای و غیره فرض میکنیم نو ساعت
دیگر علی الا اتصال در حرکت بودیم و بر ساعتی بهت فرسنگ راه طی میکردیم که از این تا بولا و
قفقاز ششصد و سی فرسنگ مسافت است که در چهار شب و سه روز طی شد اما حرکت این
چند شبانه روز خیلی رحمت داد به خصوص و در غالی سنگت که سینه بار اذیت و دست و پا
سیاکرد و در خوابیدن شب بهم خیلی رحمت دارد و روی نیمکت کوچک که درست نشان نمیتوان
جا بجا بشود اما الحمد لله تعالی من در کمال سحر احتیاج خوابیدم و بسیار خوش میگذشت و باز این
زن روسها از سایر زنهای فرنگستان وسیع تر و بهتر است اما نمائشای صحرا با و آبادی است
و کلبها و چمنها و ایلیجههای اسب و مادران و کلبه های کوسفید و کاد و خوک و قاز و مرغابی و مردم
مختلف مختلفه و طوایف مختلفه با لباسهای مختلف آنقدر خوب و دل چسب بود که انسان میخواهد
بیج کاری بکند مگر متصل سرازیر چرخه کالسکه سپردن کرده نمائش و تفریح کند اقول بهار که ازین صحرا با و
مسکو و پتر بورخ میرفتیم هنوز درست از صحرا با و علف و گل در نیامده بود حالا که دو ماهی گذشته
کل صحرا با نا چشم کار میکند انواع و اقسام گل است که در بر و قدم میتوان صد قسم و رنگ گل چید
علف و گل در بعضی جا با آنقدر بلند شده که مثل جنگل بود و اغلب صحرا با نا لا مال از گل نمیک سبزه بود
همچنین کلبهای نزد و سرخ و سفید آبی در بسیاری از صحرا با و خصوص نزدیکی بولا و قفقاز خیمه های

زرد زنگ کا ہی انقدر بود که چشم خیره میشد و یک خنجر علی بسا خوش نگه زنگ شکوفه بلور بهمان اندازه هم
 زیاد بود خلاصه از شهر کیف نصف شب که در خواب بودیم عبور شده بود اهل شهر چراغانی بزرگ
 کرده و همه در استایون آمده بودند بسیار آسف خوردیم که چرا در نبود که اهل شهر را ببینیم و گردش کنیم
 روز دیگر شهر کورسنگ رسیدیم از دور خیلی شهر فکلی نظر آمد در روی دوپته بزرگ واقع است
 دره پایین دوپته هم عمارت و خانه و آبادی دارد کلیسا بای بزرگ خوب و باغات و جنگل و بزرگ
 نوی شهر و اطراف زیاد است رسیدیم با استایون حاکم علی شهر غایب بود نایب الحکومه که جوان
 معقولی بود با حاکم نظامی صاحب منصبان زیاد و فوج و موزیک و زن و مرد تماشاخانه زیادی
 در استایون حاضر بودند پیاده شده الی آخر نصف نظام رفته احوال رسیدیم بهور اکشیدند بعد در شبکه
 حاضر کردند سوار شدیم نایب الحکومه که جوانکی بود او هم در جلو نشست رفیقم بگردش و تماشای
 شهر هم نایب الحکومه که اسنو پولسکی است رودخانه سیم که از زیر شهر میگذرد و چندان بزرگ نیست
 آبش هم بجن آبست از پل آن که ششم قدری سربالارفته تا بدروازه رسیدیم از کوچه وسط شهر اندیم
 سنگ فرشتهای کوچه بسیار درشت و ناموار بود و در شبکه را گمان بدی میداد اغلب اهل شهر را
 تماشا با استایون راه آهن رفته بودند شهر خلوت بود در باغ عامه شهر پیاده شده قدری گردش
 کردیم باغ کوچکی است و شهر چندان بزرگ نیست باید تخمینا سی و پنج هزار نفر جمعیت داشته باشد
 اول خیابان ناز و الو بالو و غیره بود بعد از قدری گردش باز سوار شده برگشتم بر راه آهن میرزا عبدل
 مستوفی کبلانی که فسخ غزیت مکه کرده بایران مراجعت میکند همراه بود او و پسرش و مسوومین
 و ندان ساز و باغبانهای فرانسوی و بنابای ایرانی که در پاریس کار میکردند و چند نفر دیگر از این
 زن پیاده شدند که از راه دیگر به ساریسین و حاجی ترخان رفته بایران بروند خلاصه رانندیم
 تا رسیدیم با استایون مارینوا و ایم حکیم الممالک را که از وینه با بارهای دولتی و غیره بیشتر فرستاده
 بدیم بولاد قفقاز برود و از سر حد روس تکراف شده که از آن راه رفته و برود به ساریسین حاجی
 ترخان و بیاید به پطروفسکی و بکستی مانجی شود و اینجاست دیدیم بعضی فرمایشات شد و حکیم الممالک با میرزا

*All
Henn *
Strengholm *
Gartine *
Johann *
Schoen **

Stavropol
Stavropol

اصول خان قونول حاجی ترخان که در این غریبه جا همراه سپهسالار عظیم بودند یعنی قرار شد که بعضی با اینکه در کورسک گذاشته شده بود حکیم با بنجارفته و آنها را هم برداشته با دندان ساز و مینا و غیره و غیره بروند بجای ترخان خلاصه بعد از نیم ساعت معطلی باز آمدیم یک ساعت از شب گذشته شهر خرکوف رسیدیم حاکم شهر و کل صاحب منصبان و فوج و موزیک و زن و مرد در آنجا بیرون حاضر بودند و رفتیم با این جلوه منظم نظام گذشته احوال برسی کردیم و بعد از کشیدن بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش شهر اگر چه چراغ کاخیلی در شهر مسوخت اما تاریک و سرد بود و باران هم میبارید و در رفتیم براه آهن خوابیم حرکت کنیم گفتند سپهسالار عظیم و این سلطان عقب شما آمدند بشهر معلوم شد ما را در شهر کم کرده بودند خیلی معطل شدیم تا رفتند آنها را پیدا کرده آوردند و سوار شده را ندیم شب را و راه آهن گذشت و صبح باز ما شاکنان میراندیم تمام صبح اسبزه و کل و حاصل خرم بود ما رسیدیم بکنار دریای آزوف شهر تعان روغ یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بود در آنجا بیرون حاکم و صاحب منصبان و فوج نظام و غیره بهمان فاعده بای سابق اسناده بودند پیاده شده احوال برسی کردیم و بعد سوار در شکه شده رفتیم بشهر سپهسالار عظیم و غیره در رکاب بودند رفتیم بخانه محقر کوچکی که امپراطور الکساندر اول در آن خانه وفات کرده بود بهمان صندلیها و بهمان میز و اسباب اطاق بهمان وضع که در آن وفات بود و نگاه داشته و هیچ وجه تغییر نداده اند و چون الکساندر بسیار مقدس بوده است و جمیع اسفار و جنگها اسباب و ملزومات عبادت او را که در معابد و کلیسا بارسم است متبای می کنند از قبیل صوت حضرت مریم و عیسی و غیره در روی چوب و پرده همراه میبرده اند که در وقت عبادت استعمال میکرد است بهمانرا هم در نصف اطاق حیده اند و دور محلی که بهما بخافوت شده است روی فرش از آهن مجسمی کشیده از سایر جا بای اطاق مفروز کرده اند که نصفش پشت اسباب عبادت و نصف دیگر بیرون بود که دیده میشد و دو شمع در آن بزرگ با شمعهای کلفت و آبخیل و غیره در آنجا بود و این مکان را در مملکت روسیه خیلی مقدس و محترم می شمارند فی الحقیقه همین طور است امپراطور الکساندر گذشته از اینکه پادشاه بزرگی بوده و با ناپلیون اول امپراطور فرانسه و دولت عثمانی و غیره جنگها

زیاد کرده است و دو دفعه با سلاطین اروپا معاذاً اخل پاریس شده است مردی بوده مقدس خدا
 ترس و بعد از تمام جنگ فرانسه و ناپلیون از شدت خشکی باین شهر آمد از فرا اختیار کرده عبادت
 میگرد و نا بهین جانها خوش شده فوت شد در سن چهل و هشت سالگی خلاصه اطاقهای دیگر هم داشت
 مثل خوابگاه امپراطورین نش و عیصره که همان جا آنها مانده است بعد آمدیم بیرون شهر محل مرغی است
 که از اینجا دریای آزوف پیدا بود اما آبش بواسطه کمی عمق بسیار بد رنگ است در اوقات جنگ
 سواستاپول کشتیهای کوچک انگلیس و فرانسه از دهنه تنگه کرج که قلعه محکمی بوده است گذشته و اخل این
 دریا شده شهر طغان نوع را بوم بار کرده یعنی چهاره زده خیلی ضرابی رسانده بودند شهر چنان بزرگ
 نیست و وضع کوچهها و دکا کین و عیصره شبیه بسیاری شهرهای روس است چنانکه اشاره شد شهر قدری
 در بلندی واقع شده است غله زیاد از این شهر حمل بمالکت خارج میشود و تجارت عمده ایست
 این همه غله که در دستیه میکارند خیلی زیاده اینمصرف خودشان است این است که کشتی کشتی از این
 شهر و شهر رستو و حمل دریای سیاه کرده بسیاری مالکت اروپا و عیصره میرند شهر رستو هم در کنار رود
 دن واقع است که بهمین دریای آزوف میریزد و از این شهر دهنه رودخانه دون که بدریا میریزد
 با دوبرین پیدا است اما شهر رستوف قدری بالاتر است پیدا نیست کویا فاصله این شهر با رستو
 بیست فرسنگ کمتر باشد خلاصه آمدیم براه آهن سوار شده و مانند ما مسافت زیادی راه از
 رزیک می دریا بود این دریای آزوف اگر چه وصل بدریای سیاه است اما میتوان گفت در حقیقت
 خود یک دریاچه علیحده ایست در قلعه و بندر کرج یک تنگه بسیار باریکی است که آب بحر سیاه داخل
 این دریا میشود خلاصه رسیدیم بشهر رستو و این شهر در کنار رودخانه دون واقع است و حکومت
 علیحده ایست حاکم شهر و سایر صاحب منصبان و عیصره حاضر بودند کفوج توپخانه هم صف کشیده بود
 الی آخر صف رفتیم موزیک زدند با طاقهای امپراطور که در رزیک استاریون است رفته قد
 نشسته و باز آمدیم بکار سوار کالسکه شدیم طوال کشیدیم کالسکه حرکت کرد جمعیت زیادی هم از زن
 و مرد بود بعد رانده قدری که رفتیم از پل بزرگ آبنی خوبی که روی رودخانه بسته بودند عبور شد کشتیها

Sebastopol Journey Postcard Done

عمومی شهر که باغ وسیعی است اهل شهر چراغان کرده بودند و بال دادند بسیار عظیم و سایر طیر من و حیوانات
 روس همه حضور داشتند صحبت زیادی هم از فرنگی و ایرانیها و مجزیه که در اینجا کسب تجارت می کنند
 بودند و از دالاری شبیه کلاه فرنگی که از چوب ساخته بودند شده روی صندلی که در بالا گذاشته بودند
 نشیتم تا لاری صاحب منصبان و زنهای معبرین پر بود یک دسته خواننده زنانه با یک محکم مرد که گاه
 هم میزد و در مجلس خواندند و بعد همه از آن و مرد و قصه گویی کردند بعد از آنما آمدیم منزل این مرد و شب
 کل شهر چراغان کرده و همه جارا با پر قهای الوان زینت داده بودند (در محکمت روسیه کل افتا
 کردن همه جانیلی مرغوب است و زیاد میکارند معلوم شد که تخمه آرا همه رعیتها مخصوص زنها
 متصل شکسته بخورند اسم این کل در فرانسه تورنیل * (شنبه نوزدهم از ولاد قفقاز شده است
 قبل از ظهر حرکت شد همه صاحب منصبان مردم متفرقه حاضر بودند سوار کالسکه شده را بدیم قراق
 مخصوص امپراطور پهلوی کالسکه چی نشسته قراقهای دیگر پیش و پهلوی کالسکه را گرفتند و در
 میر جاپار خانه که اسپه عوض میشد و سوارهای قراق هم عوض میشدند و این قراقها همه از قراقها
 ایالت ترک هستند که از آن عبور میکنیم در ایالت ترک طایفه قراق و طایفه چین با هم مخلوط
 سکنی دارند و پای تخت این ایالت همین شهر لا و قفقاز و جز حکومت جانشین قفقاز است
 بیست هزار سوار قراق دارند اغلب هم در این اوقات نامور اردوهای طرف عثمانی بودند
 و هستند طایفه چین چون همه شافعی مذهب و از مزه اسلامند و قدری شرارت و رشادت
 و خود سری هم دارند برای اینکه تنها نباشد دولت قراقها را آورده در دبات و این قراق
 با آنها همسر و مخلوط کرده است که نتوانند شرارت و بزرگی کنند با و جوان در همین جنگ
 آخر با عثمانی بعد از نبرد بعضی از طوایف چوکس و اغتسانی در حوالی سوخوم قطع این چپها هم بنا
 شرارت و بزرگی گذاشته و از خودشان رئیس انتخاب کردند تا اینکه بعد از چند جنگ و کشت
 روس همه را تنبیه و سیاست کرده اند و بسیار مردمان قوی بنیه و جلی احق و مثل عظیم و
 حیوانات سفید بنیه قراق است بلکه اصل لباس لکری و چرکسی همین است و قراقها از خود و اقبا

Journéel

The week

کرده اند همه خیلی بلند قامت و قوی بکل و درشت استخوان هستند زانها نشان غالب لب قرمزی پوشیده
 وضع لباسشان بعینه مثل لباس زنهای تاجران است خوششان هم کمال شباهت صورتی و موی تبرکانه دارند
 و اصل انطاغیه از طوایف مغول خنکیر خانی هستند که بعد از قتل غارت ایران و ترکستان از راه قفقاز
 باین سرزمین و حدود رومینه آمده سکنی گرفته اند چون این صحرا با پر علف و مرتع خوبست و برای
 چرای مال و کاهداری کف و پرورش مادیان و ایلخی بهترین جا بای دنیا است اینست که ایل در این
 حدود زیست کرده اند در ایالت ترک باید یکصد و سیست هزار نفر از طایفه چچن باشند اما قزاق
 هم که مخلوط با اینهاست هیچ کمتر از چچن نیستند و بر حسب قوت بدنی و سلامت مزاج و رشادت
 و سواری است بلکه از چچنها هم بهترند چرا که دولت از قزاق سوار و نوکر میگیرد و از چچن با نیکتر
 و قزاق در نوکری دولت ترعیت شده این است که در علم و فنون سواری بر چچن با تفوق دارند
 اما از چچن ما هم در وقت ضرورت نوکر چرک میگیرند قزاقها در دبا نیکه سکنی دارند زراعت
 میکنند ولی مالیات بیچوجه بدولت نمیدهند مالیاتشان همان سوار است اسب و لباس
 و قمر و زین و یراق و طبا بچه هم بپای خوششان است اما تفنگ و توره خانه را دولت میدهد
 و در سفر با جیره هم میدهد زنهای قزاقها هم بعینها صورتها شبیه بزرگان هستند اما لباسشان بطرز
 روس و ارامنه است در میان زن و مرد قزاق و چچن لباسهای الوان از قشیر سرخ و زرد و غیره
 بسیار مرغوبست قزاق و چچن خیلی معتقد بر پیش هستند و اغلب پشهای بلند بزرگ دارند اما
 زنک ریششان اغلب بور و زرد است خلاصه را ندیم دیشب خیلی باران آمده بود زمینها گل
 بی کرد و خاک بود راه امروز االی منزل که همیش کرد و نوای است صد و چهار و رس روسی است
 که تقریبا چارده فرسنگ باشد تا سه فرسنگ که را ندیم صحرای صاف با صفائی بود مثل بهشت
 که یکسره گل سفید و زرد و آبی و غیره روینده بود بعد کم کم دره و مایه و باغ و بستان بهم شد تا
 برود خانه کوچکی رسیدیم که همیش سوختن است از بل جور کرده بهد بدیه ناصر کورت که سکنه انطاغیه
 انقوش هستند رسیدیم که از همین دیه قزاق و چچن میباشند االی خرابیات ترک انقوش هم طایفه چچن

زمین اینجا با قدری تغییر کرده از آن کل و سبزه و طراوت و صفاییکه در ارضی سابق بود افتاد یعنی الی گرو و نوا
 صحرای سبز و خرم است اما مخلوط به خار و شتر و سایر بوته ها و غله های هرزه دست راست همه جا رودخانه
 سو بخا از دور میگذرد آن طرف رودخانه صحرائیست یکسره چکل آمانه بلند بعد از آن الی دو فرسنگ
 میرسد به تپه های بزرگ شبیه بکوه که بانه همه چکل است و عقب این تپه ها بسافت زیادی کوه
 بزرگ بلند تقفاز است که از دریای سیاه الی بحر خزر کشیده شده است و اکثر اوقات قله های
 این کوه مه و ابر است که مری میشود و این رودخانه که از دست راست میگذرد داخل رود ترک
 شده به دریای خزر میریزد و چون سافت زیادی بجای داشته دیده نمیشد خلاصه نهار را در
 سلیقه اوز کایاکه دریه قزاق نشین و خیلی بزرگست صرف کردیم اسبها عوض شد این ربات وضع
 خوبی است دیوار باغها همه از چهرهای بلند چوبیت کو چا طولانی و مستقیم و عریض اما خانه و آباد
 نکنت و دور از هم است این دیده دو هزار نفر جمعیت دارد محلی برای با چادر زده حتما کرده بود
 از صاحبان همرازان و مردوزن قزاق و غیره جمعیت زیادی بود بعد از نهار بل دیده ساز زده
 و آواز خواندند و قدری قص لکزی کردند سازشان شاخ کاوی بود سوراخها کرده صدای موزی
 خوبی میداد یک دایره هم دست جوانی بود شخص دیگر با دو چوب آرا میزد سایرین دست
 میزدند یک نفر سپر با یک دختر هم میرقصیدند آن سپر که پیش قدمه برهنه و دست دیگر طپا بچه داشت
 قدمه را از دیکت به پیش و طپا بچه را از دیکت به عقب و حرکت داشتند میرقصیدند خلاصه سوار شده
 رانده دو ساعت بغروب مانده وارد گروزهای شدیم که منزل شب است اردویی از
 سالکات روس صاحبان زیادی اینجا بود جمعیت کثیری هم از تجار ایرانی و روسها و قزاق
 و چین و غیره بودند زندهای صاحبان روس شبیه بنجایان فرنگستان بودند پیاده شده ضعف
 نظام کشیم این فوج موسوم ب فوج الکسی سپر اهر طور و بسیار خوب فوجی بود مشق کرده موزیک میزدند
 سالکات نامی اردو نامش آمده را پورست دادند و باین عبارت زبان روس شقیک زده
 کلم کردند و آتش شاخ کوی و لی چتو و فتو ساسایت بلا غویا لوتو یعنی اعلیحضرت پادشاه

Peace War - the Peace - remember the Crimea

شاهمه خبر بجای خود متقیم است خلاصه آیدیم با طاق عمارت این عمارت امرشال یاریناسکی ساخته است
 عمارت خوبست منظر با باغ دارد اما آنقدر جمعیت زن مرد و باغ و پانی منظر برای تماشا جمع
 شده بودند که نیشه چهره را باز کرده همه همراهم در این عمارت منزل کردند شب در باغ نورگان
 روز و ساله آنها انواع و اقسام رقصا و خوانندگیا کردند خیلی تماشا داشت اینجا قصه است بکرت
 و در حقیقت محل اردوی قشونست همیشه برای نظم صفات و دشمنان و طایفه چمن و غیره در اینجا
 قشون و صاحب منصب زیاد ساخلو دارند و اصل بنای آبادی اینجا سردار یرملوفت کرده و حالا
 کم کم بخارنگاه هم شده است جمعیتش سوای قشونی هفت هزار نفر است و همیشه سه چهار هزار نفر قشون
 هم در اینجا ساخلو است هواش گرم و از میوه جات خیار خوب و هندوانه و خربوزه کوچک
 بد و سیب زرش دارد و زرت کاری زیادی هم در اینجا میشود که وانه اش را آورد و نموده نان میکنند
 از ولاد قفقاز مسافت سه فرسنگ اول بدیه ناصر کوت میرسد که سکنه اینجا طایفه نقوش
 بستند که بیره از طایفه چمن است بعد از این دیر بروسکی که قراق نشین است پس از آن ناظران
 که سکنه اش ایضا قراق است قلعه کوچکی در ساحل رود سوخای روسها بنا کرده که همیشه محل ساخلوسا
 لده است قراقخانه بای چوبی بلند که باز و بان بایه بالا رفت در غالب آنها ساخته اند که همیشه
 یکفرنگ قراق اول اینجا ایستاده دیده بانی میکند بعد از آن دیر بلکف و قراق نشین است بعد قرقه
 بلاغ ایضا قراق نشین است پس از آن انیس گایا که دست راست و خارج از جاده بود و سکنه
 اش قراق بعد اسلیر اوور گایا قراق نشین بعد بخانی لوفس گایا قراق نشین است بعد ساشکی
 بعد شامپورت بعد زاخینورت بعد الحان پورت بعد کروزوای که منزل بود و در سال ۱۸۱۹
 عیسوی یرملوف سردار بنا کرده است امروز چارده فرسنگ راه آمده ایم یکشنبه متیم
 رجب در ساعت ده قبل از ظهر از کروزوای حرکت شد و فوج تمام سردار ایستاده سلام
 داده بود و کشیدند از قصه خارج شدیم صحرای مثل دیر و زمناوار غلف برزه و عازر زیاد و کل خطمی
 رز و فرمز و سایر کلهای مخلوط بهم است بعضی جاها یکسره عازر و بعضی دیگر مخلوط بگل و جنگل کم

و بونه زرشک و غیره دست راست مسافت نیم فرسنگ تپه با بود که جنگل داشت تا انبوه بود
و پشت تپه با بقا صله دوسه فرسنگ منتهی برشته کوه بزرگ قفقاز میشد دست چپ هم مسافت
دوسه فرسنگی تپه و ماهور بود تا به او تا خان پورت رسیدیم یعنی بعد از یکت آبادی و چا پارخانه
که اسب محض شد باین دیر رسیده اند و خانه ارفون عبور کردیم که پل خوب آبی و آب زیاد
بدی داشت اینجا با کینه طایفه چمن می نشیند دیگر فراق مسکن ندارد سرانجام خانه و محله از روستا
و اینجا است که همیشه بکفوج سالکات و فراق ساخو هستند و در چادر یک برای ما میان آبادی ده
و اسباب میزدنهار حاضر کرده بودند پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود و جمعیت زیادی هم از هر طایفه
و طبقه از روس و فراق و چمن و لکزی و غیره جمع بودند زنهار و دخترهای طایفه چمن اغلب یکپارچه
بندک سیاه رنگی در سر داشتند قبا و شلوارشان با بامنه شبیه بود و خود را با سباب و آلات نقره
زیاد زینت کرده بودند لباس این زنهار بچند طایفه شبیه است هندی گبر ترکمان زنهار پسر
و مرد با حاضر ساز و رقص بودند و آوازهای قص و آواز اگداشته یکدسته زن و مرد چمن دسته دیگر
فراق میرقصیدند و میخوانند خیلی تماشا داشت هیچ چمنی نیست که اسلحه نداشته باشد از اطفال
گرفته تا مردهای پیر حتی چوپانها همیشه یک قمره در کمر و یک طپاچه بلند چماقی به پشت شال زده
و ده تیر بار و طود و قطارهای سینه دارند خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده راه ده تا رسیدیم
بمزل که خاصه پورت میگویند از اینجا که نهار خوردیم به بعد سبیت صحرا و وضع کو بهای تغییر کرده
تپه و ماهورهای طرفین صحرا دور افتاده دست چپ تا بهر جایشیم کار میکرد صحرائی بود صاف
و سطح بدون تپه و کوه لیکن بر علف و گل و خار و گنگنه بونه زرشک و بونه درختهای جنگلی بود
که نشان ازین میداد که در قدیم جنگل بزرگ بوده و بریده اند که حالا از ریشه برشته است دست
راست بقا صله دو میدان تپه بای نیست که همه جنگل است اما نه بلند همین قدر است که تپه بار
از بزرگ سبزه پوشانده است پشت این تپه با مسافت زیادی باز همان رشته کوه بزرگ
قفقاز است و الی منزل این طور بود که یک قدری که راندیم طرفین راه کم کم ناچند فرسخی جنگل انبوه

The Governor's

Commandant

Mithras

کودک داشت پنج جوان و پرنده در این صحرا با بخت فیزی و بعضی مرغهای کوچک و یکمندی همین طور
 هر دوی و آبادی که میرسیم خواه اسب چا پاری عوض شود یا نشود جماعت چمن و غیره از زن و مرد
 سر راه اینساده و نان و نمک و هندوانه و خیار روی میزی گذاشته بودند مافتری اینساده
 احوال برسی میکردیم پس از آن خواه اذن داده شود یا نشود زن و مرد میان صحراهای رقص ساز و
 میگردانند با وجود این زنهایشان باز با کمال شرم و خجالت رقص میکردند این صحراها و مساکن چمنها
 و رودخانه و آبهایشان بسیار غم انگیز و دلگیر است همه بیکو وضع و یکت طور و حالت پنج جا صحرا
 و آبادی متفرج نیست خلاصه دو ساعت بغروب مانده وارد منزل خاصه پورت شدیم پس
 القور و کی اجدان امیر طور که کمان دان میسر صاحب منصب کل این صفات است با همه صاحبان
 و فوج و موزیکان حاضر بودند تا آخر صبح فوج رفته احوال برسی کردیم این فوج بهم مرشال با ریشگی
 است مشق کرده از جلو که نشند طوایف مختلفه غریبه هم خیلی بودند از چمن که رعیت این نواحی هستند
 و یهودی که در اینجا تجارت میکنند و قراقها و روسها بلکه از اهل قشون و نظام هستند باز نمایان
 اینجا متوقف و ساخلواند و سجاد را برای شیعه از اهل قزاق که شهرست در پشت فرنگی اینجا و در
 کنار رود ترک و اقصیت که برای آمدن بحضور ما با یک نفر آخوند اینجا آمده بودند ابالی این شهر
 تا ما شعی مذنب هستند خلاصه هوای اینجا خیلی گرم بود و موزیکان زدند باز سالدا تها رقص کرده و
 خوانند این پرس و القور و کی برادر زاده و القور و کی وزیر مختار روس است که در عهد شاه
 مرحوم و مدتی هم در سلطنت ما مقیم در بار طران بود) دیات عرض راه امروز اول و ستار و کور و وی
 که هنگام عبور از رهوار قون دیده شد و روسها قلعه کهنه در اینجا دارند که همیشه محل ساخلو سالدا
 بعد از آن بغافلگی فرنگت رودخانه چوکا بود که پل داشت و آبش کم و بد بود پس از آن به
 او ما خان پورت رسیدیم رودخانه که در مرز نزدیک آن میگذرد بعد دیدار بستی سو که آبش
 بد و کور و سست و همان آبراجبور از مردم باید بخورند بعد از آن بغاضی پورت از طوایفی که
 اینجا با سکنی دارند از شیر چمن مثل یوز بدی و خوش کاری و از اینجا بدیه کرزل و بعد از آن از رهوار

آق سو عبور شد کالسکه را با آب زدند آتش بدرنگت و کل آلود بود آق سو با ظرف تیره کو میکت
 که جزو چچن است می نشیند بعد از رود و میان هو عبور شد که واقعا آتش بسیار بد است بعد از ده یارق
 سو که آب زیاد و بدرنگت بدی داشت و باز کالسکه را با آب زدند پس از آن خاصه پورت که
 منزل است شدیم) چچن با سوراو دبل را مثل طوایف اگر ادساج بلاغ مگری و چهار دولی و غیره
 میزنند از خاصه پورت باید به بندر بطروفسکی رفت صبح زود برخاسته سواره کالسکه شده رانیم
 صحرای خشک و گرسنه دست راست بغاصه کمی منتهی به پنه میشود و دست چپ جلگه
 راه زیادی که طی شد از کالی سرازیر شده از یک رودخانه که ششم که اینجا سرحد مملکت ترک است
 با داغستان و رودخانه آب زیادی داشت آنطرف رودخانه روسها قلعه بنا کرده که همیشه
 سال است و سوار در اینجا ساخلواست بعد از رودخانه دیگری عبور شد اینجا با دست بکو بهای
 سخت و دره بای پر درخت حبیب داغستان منتهی میشود اینجا با هم قلعه و ساخلوا دولت
 روس بود قدری دیگر که راه طی شد از رودخانه بسیار بزرگی که بقدر آرس آب داشت و جسر
 طولانی بر روی آن کشیده بودند گذشته رسیدیم با بادی چرپورت اینجا آبادی و عمارات خوب
 و سربازخانه با و قراولخانه با افواج و سواره و صاحب منصبان زیاد ساخلو دارند کسینیا زلیکوف
 اصلش کرجی و حالا حاکم داغستان است با همه صاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند افواج صف کشیده
 ایستاده موزیکت میزدند پیاده شده از جلوقشون گذشته وارد عمارت که بنا بر حاضر کرده بودند شدیم
 این کسینیا زلیکوف است و دو سال قبل از این وقتیکه مارشال بار باغشیک کی جانشین تقفاز بود
 با لچی گری مانور طران شده بحضور ما رسیده بود خلاصه بنا خورده سوار شده رانیم این آبادی
 چرپورت در حقیقت همه ارقشون و ساخلو و خانها و عمارات مال صاحب منصبان و غیره است
 از اهل داغستان هم چند خانواری آورده و نشاندند انداز نهایی صاحب منصبان که مثل خانهای
 فرنگستان بودند اینجا زیاد دیده شد از رعایای داغستانی که امروز در عرض راه و اینجا بایسیم
 بالنسبه بطایفه چچن با و غیره تدریجی مغلوک و فقیر بودند بعد از آبادی چرپورت آلی بطروفسکی دیگر

و بکرا بادی نیست گرفته چا پار خانه بسیار محقر که عوض میشود دست راست نزدیک جاده تپه بادی بلند
 که چکل بوده و اشجار را بریده و حالا همان ریشه مانده و سبز شده و پشت این تپه باکو بهای بزرگ
 و اختان و غیره است دست چپ الی آخر که منتهی بدو یا بشود همه جا صاف و مسطح و بعضی جاها از
 و باقی علف و غیره است اما بسیار صحرای حبیب و لکیر است آب بسیار کم دارد گاهی یک نه
 ریده میشود که از رودخانه برای زراعت بجهت آورده اند آنهم آبش بجن کل آلود و بدامروند و در هر
 چا پار خانه سواره زیادی از فراق حاضر بودند که بوجه عوض میشدند و همه جا پیش و پس کالسکهها از
 از سواره بود و گاهی هم در صحرای شوق اسب اندازی میکردند خالی از تماشا نبود و یک دفعه از دست چپ
 صحرای بدم از کنار افق ابر سیاه تیره برخاست کم کم معلوم این ابر متحرک است قدریکه بلند شد
 درست ملاحظه کرده دیدم همه این سیاهی تلخست الحمد بقدر که این همه تلخ نزدیک مانیده به
 حاصل زرتی که پائین تر از ما بود در نیخته قدری هم که باز از حساب و شمار خارج بودند از بالای
 سر ما که شش ماهم تندر انده از آن محل که ششم قدرت خداوند را از اینجا میتوان فهمید که این
 همه تلخ یعنی چه بکجا میروند چه میکنند و چگونه خلق شده اند اگر حکم شود باین تلخها در آلی شهر را
 میخورند و تمام می کنند که صدی با هیچ حربه چاره نمیتواند بکند خیلی هم تلخ بزرگ درشت و چربی
 غریب بودند الحمد لله بخیر گذشت و روی کالسکه باز بختند همین طور راندیم تا دو ساعت
 بغروب مانده به بندر بطرف فسل رسیدیم پشت آبادی بندر کوه و تپه های سبز است صحرای
 پر علف خولی دارد بله چمن زیادی داشت خود آبادی بطرف فسل هم در روی تپه و کنار دریا
 واقع است و وسهادر آبادی اینجا خیلی رحمت کشیده اند اول آبادی قدری دور تر از این جا
 و همش تر خاست بوده است بندر جلور دریا را با سنگت و آبگت و سنگهای بزرگ بقدر سه
 هزار تومان مخارج نموده حوض کرده اند و یکت راه باریکی که کشتی داخل شود از دریا گذاشته
 برای اینکه کشتی از صدمه امواج آسوده اینجا لنگر میبندد و عمارت حاکم نشین که خود کیسینا و لیکو
 در کنار دریا ساخته است برای تزیینت کرده شهر را چراغان و آیین بسته اند از برق و شعل و غیره

و از هر طبقه مردم بودند ایرانی ارمنی فرنگی و اغستانی قرآنی که جمعی عثمانی و غیره پیاده شده از
 جلوصف نظام گذشته و اردو عمارت ششم بیکر و ف و ناظم خلوت و این حضور که با بار بار از
 مایکروز جلوز آمده بودند با حکیم الممالک و دندان ساز که از راه حاجی ترخان عمده بار بار بیکت روز
 پیش از ما آورده و داخل کشتی ما کرده بودند همه دیده شده اند کشتی ما که باید سوار شویم هشت لکنسدر هزار
 پنج با سم و لیصد روس و مال کبابی مژگور است در لنگرگاه حاضر بود بواسطه عدم اعتبار در بار
 عمل و ششم که زده کشتی برویم و از بنظر کسینیاژلیکوف نداشت شام دیده شهر را چراغان کرده
 بود بعد از یک ساعت توقف در عمارت رفتم کشتی یعنی سوار کالسکه شده رو به دریا رفتم کسینیاژلیکوف
 و همه صاحب منصبان حاضر بودند راه سر اشیب بود با کالسکه همه جا رفتم تا دم بل چولی بلند می که
 روی آب ناکشتی بسته بودند اینجا پیاده شده الی کشتی پیاده رفتم چون نمیدانستند که معجزا میجویم
 برویم کشتی آتش نکرده بودند سه ساعت طول کشید تا کشتی را آتش کرده حاضر نمودند پس بالا
 اعظم و سایرین باز عمارت رفته شامیکه کسینیاژلیکوف حاضر کرده صرف نمودند بعد از شام
 کسینیاژلیکوف را احضار کرده اظهار حال رضامندی خود را از زحمات و خدمات او کردم
 و حقیقه در منازل عرض راه از زدن چادر و حاضر کردن لوازم استراحت ما و سوار و غیره ذره
 کوتاهی نکرده بود خلاصه چهار ساعت از شب گذشته حرکت شد چون بواسطه کم عمقی خروج از این
 حوض و بندر که مثل یک رودخانه است در شب شکل بود بسیار تاریکی بر راه افتادیم یک ساعت
 طول کشید عبور از بندر تا بواسطه دریا کم کم تذکرده را ندیم هوا هم خوب و مساعد بود اما دریا
 هر قدر آرام باشد قلب شخص اطمینان ندارد حالا قدری سامی و احوالات عرض راه را امروز
 بنویسم و بات عرض راه از خانه بورت الی بطروفسکی از این قرار است اول میچیک دوم
 اخل اغول سیم قادر بورت بعد کیرنیل بعد خاما بورت قریه باقی سامی دست چپ هزار و
 دو بیست خانوار مسلمان و و اغستانی و ارد که از دور پیدا بود دست راست در دامن کوه
 بلیت الی اغول و قالاتیا بیست اول و ده خانه که عبور شد باقی سامی است که سر حد چین با

Begliarski
 Mammadre Vassanovsk
 Menevne

باد اغشتانست بعد پانچ ازین رودخانه که میگذرد طایفه قوموق داغستان می نشینند زبان اینها
 ترکی ختانیست و صنعتشان اغشت که زناشال برکت داغستانی میباشد و مرد با آهنکری و اسلحه
 سازی میکنند از هر قسم رسیدیم بجا پارخانه چاپ چاق از اینجا بقریه قارلاپورت که در کنار رود
 خانه آق داش واقع و اینجا ستره چپنا و ترکست باداغستان و روسها هم در اینجا قلعه دارند بعد
 از رودخانه قوی سومی که بسیار بزرگ است و جسر دارد گذشته به چرپورت که هزار و نیم رسیدیم
 از چرپورت بجا پارخانه شامخال و کرمانی در کنار رود اوزون که بسیار کوچک است واقع است
 بعد بطروفسکی بنای بطروفسکی و آبادی اینجا از سنه هزار و شصت و چهل و شش مسیحی است و حالا دو
 هزار نفر جمعیت دارد و شهر در بند هم جزء حکومت داغستان است خلاصه دریا خوب بود اما و آب
 طوفان داشتند جزال کوشلوف هماندار و ملوتن و امیرال بزرگ کشتی که مردیش سفید خجربیت
 باشد نفر معادن و نایب جنلی با وقوف در کشتی بودند محله جات کشتی باد کو به پستند بگذشته نوزگان
 روس هم با تمام بار بای باو جمع طبرین در این کشتی بودند سوای محقق که در وینه عرض کرد باز اورا
 بجا پاری بطران نفر بستیم با و گفتیم مثل سفر سابق فرنگستان کو یا باز عقب بهالی آن بود که رفت و نگر
 در خاصه پورت از ورید که در حاجی ترخان ناخوش شده مانده است و احتمال دارد در ماه رمضان
 بطران برسد وقت غروب از ایشان باد کو به کشتیم که تنگه بسیار بدست اطراف تنگ
 و جزیره دارد که جنلی در کشتن از اینجا احتیاط لازم است ایچده تاروش بود که کشتیم و کشتی
 بسیار خوب میرفت ساعتی چهار فرسنگ یعنی سه فرسنگ و نیم یقیناً دو سال است این کشتی
 در انجلس ساخته و باین دریا آورده اند گفت زالوسکی وزیر مختار طریش هم که ما نوزیران است
 وینه همراه و در کشتی است شب سه شنبه بعد از شام خوابیدم اما بهیچوجه خوابم نمیرد اولاً بخیر
 دور کشتی که متعلق بنگران است و کشتی را با سگان بر اینهای قطب میکرد اند بهیچ وجه دور کردن
 سگان از بخیر با بواسطه حرکت صدای منکری احداث میشود اما فاسم مختلف مثل صدای مرغ یا
 وزغ یا کادو یا اشخاص خم خورده ناخوش که بالند تا اینا از اول شب دور افق برهم خوردگی پیدا

کرده باد می آمد و ابرهای سیاه پیدا شده بود که بیم طوفان و برهم خوردن هوا می بود و هر قدر غلظت می خورام
 بزرگ کاهی اینچره نگاه بدریا میکردم سیدیدم آب دریا خیلی بالا آمده موجهای بزرگت پیدا شده باز
 بخیال می افتادم بخوابیدم کم کم کشتی بنای حرکت و کان را گذاشت و ما را میغلطاند بالاخره االی
 صبح خوابم بزد و بر خاسته نماز صبح را خوانده قدری راه رفتم بعرشه کشتی عروج کرده دریا را تماشا
 کردم آفتاب که برآمد کم کم تروی تاب می گذاشت و باد مساعد آمد و بر ما هم متفرق شدند هوا اعتدال
 پیدا کرده آمدیم پایین کی ساعت و نیم خوابیدم بعد برخاسته باز گردش کردیم دریا آرام و بسیار خوب
 بود شکر کردم و دهنار خوردیم درین بین امیرالبحار فرستاد که سواحل کیلان پیدا شد بسیار مشغوف
 شده آمدیم بالای عرشه کشتی باد و برین تماشا کردم سواحل را دیدم کم کم برج ازلی که شش سال
 قبل بحکم ما ساخته شده بود با یکباغ بسیار خوب پیدا شد در ساعت ظهر بلنگرگاه بندر ازلی
 رسیدیم کشتی لشکر اذاحت اگر چه مردم آمدن ما را فردا که روز پنجشنبه است و چهارم است می
 دانستند اما همه در ساحل حاضر و ایستاده بودند که جبهای ازلی آمدند و در کشتی را گرفتند کشتی بخار
 مخصوص ما که در ازلی است قدمی دیر رسید چون میزدانستند امروز میرسیم آتش نکرده بودند مهدی
 قلچان و امین سلطنت و سلطان حسین میرزا و حکیم طو لوزان و چند نفر دیگر که جبهای ازلی
 نشسته رفتند بانزلی که چهار آب دریا خیلی بالا برده پایین می انداخت بعد از یک ربع عشت
 کشتی مارسیه بکشتی بزرگت وصل کرده تخته پل انداختند رفتم میان کشتی همان با همه نوکر با جزایر
 کوشلوف هما دار و سیلوتین و امیرالعبزه آمدند کشتی و دایع کرده مرضی شدند بحال التفات
 از هرجه در حق آنها مبدول شد حکیم الممالک در کشتی رو سها ماند که بار بار از عقب بفرستند
 ما را اندیم برای ساحل و الحمد لله تعالی سلامت وارد ازلی شده شکر خدا را بجای
 آوردیم (اشخاصی که از طهران و غیره آمده بودند و در اینجا حضور رسیدند از اینقرار است
 علاء الدوله اللهی میرزا الیچانی حاکم همدان که از همدان آمده بود حاجی خازن الممالک
 معیر الممالک ساری ملان امین خلوت قوثر افاسی باشی فراش باشی

غلام حسین خان پیشخدمت نایب ناظر میرزا از کی ضیاء الملک حاکم کبلان محمد
 ابراهیم خان برادر فرخ خان حسین علی خان سرتیب میرشکار با اتباع محمد حسن خان
 پیشخدمت مسرور میرزا پیشخدمت میرزا عبداللہ خان نوری پیشخدمت میرزا
 احمد خان پیشخدمت پسر علاء الدولہ فضل اللہ خان شاطر باشی مشکور میرزا
 جبار خان استحقاق خان پیشخدمت علی نقی خان پیشخدمت غلام حسین خان اشرفی
 شیخ الاطہا آقا حسین علی آبدار حاجی قاسم باقر خان سرنیک موزیکان چہا :
 از فوج ششم تبریز دولت نفر خلاصہ روز چہار شنبہ بیست و سوم رجب بود کہ وارد انزلی شدیم
 و شب در انزلی توقف کردہ جمعہ بیست و پنجم بہ شہر رشت آمدیم و دو شب ہم در رشت اتراف
 کردہ یک شنبہ بیست و ہفتم بہمت دار الخلافہ حرکت کردیم منزل آمدہ روز جمعہ ہفتم شہر
 شعبان المعظم بسلامتی و خوشی وارد دار الخلافہ طهران شدیم نایب السلطنہ و سایر وزراء
 و نوکر با ہم کہ در طهران بودند در قزوین و کرج
 و کن با و رود بہ طهران مسندہ جا آمدہ

بجور رسیدہ ندایس شیل

شہ ۱۲۹۵

ہجری

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
 ملک الکتاب
 BOMBAY

ثانیه
هو الله تعالى

الحمد لله وظهرت آثار قدرته في جميع الموجودات ودر تحت سموات افضاله على كل المكنات
روزنامه حمد و ثناء او بهتر از ثواب نقص و خلل مخصوص ذات پاک خداوندی است که موجودات
را از کتم عدم من غیر استحقاق بساحت وجوه جلوه ظهور و بروز داده است و شکرنا معده
سزاوار موجودیت که ممکنات را بخلعت وجود آراسته و پیراسته فرموده است و ثناء لا
تخصی مستحق مبینی است که سرسلسله موجودات در عرفان ذات مقدس اش اعتراف ببحر نموده
چه بدایع آثار صنع و قدرتش جل جلاله و غم نواله و عظم ثناء و لا اله غیره و در حق معده بر اقل
موجودی که لولاه ما خلقت الارض و السموات و لم یعب خالق الموجودات و لم یطهر شی من
المکنات اگر نه واسطه فیض آفرینش بود نمی نمود محل احمات را آبا بادی کل و نماینده
مثل محمد آنکه چو نامش بر آوری بزبان برای سجده شود پشت کائنات و توان صلوات
علیه و آل و صلوات بکیران بر آل اولاد و احفادش باد که مشاعل هدایت و مصابیح
مضیئه و لایتند و تسک بذیل ارادت ایشان سبب سعادت و رشکاری اهل بیت کمال
سفینه نوح من رکبها یخی و من تخلف عنی ضل و غوی فاجعلنا یا الهی فی زمره احبابهم و اولیائهم
یا اله العالمین و بعد از ادای حمد و ثنای حضرت اله و نعمت خاتم انبیاء و آل علی پرین حفظا و ادای شکر
اظلاله الممدوده و شکر اعلی بیان مظاہر قدرته و سلطنته

مخفی نماید که کلام الملوک ملوک الکلام آثار مظاہر سلطنتش

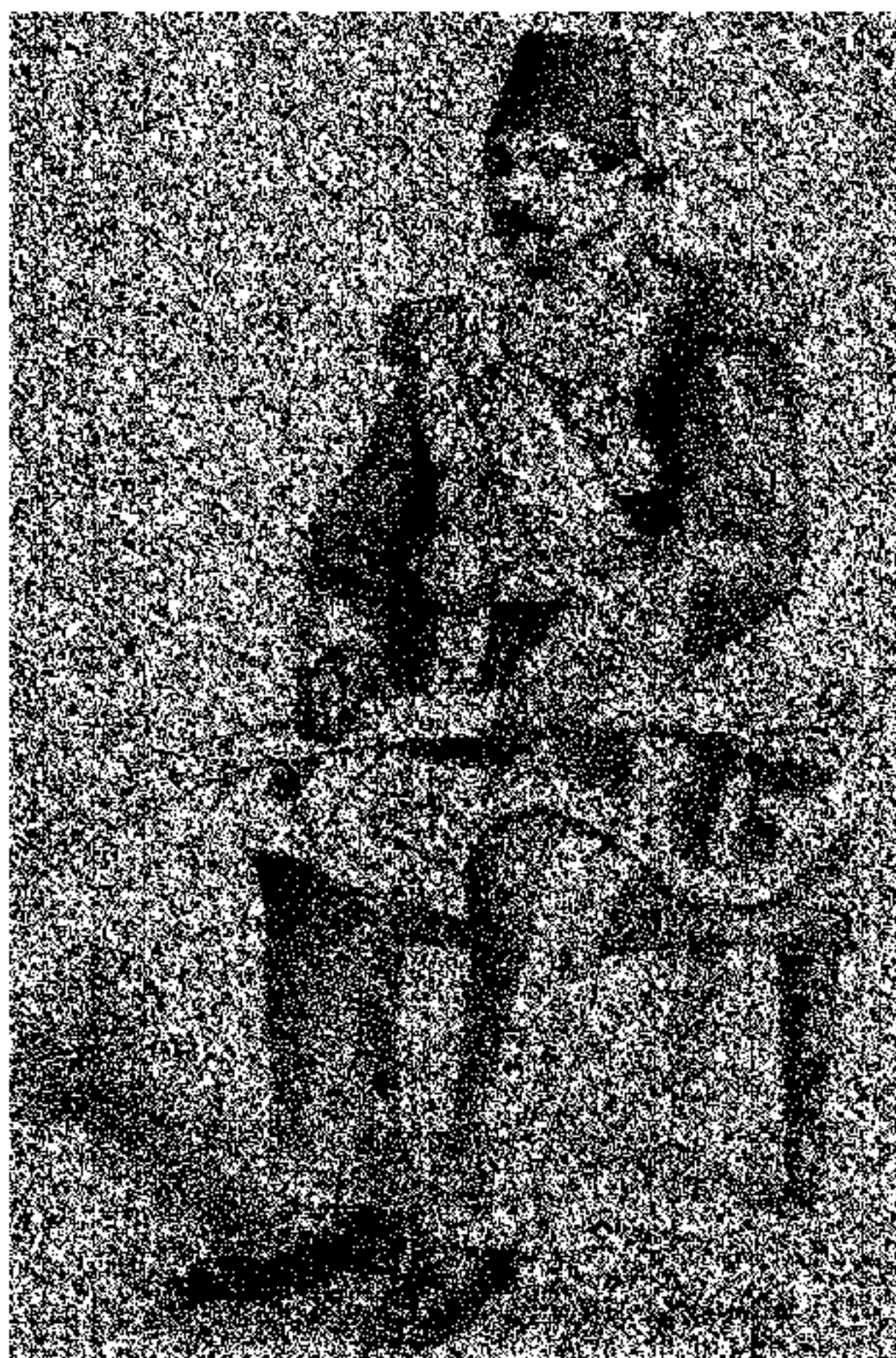
در هر زمان منبج و استیلاذ بکلمات میغه در جمیع اوقات مدوح لهذا این عبد قاصر

میرزا محمد شیرازی مفتخر بملک الکتاب بافلت بضاعه و عدم بیستطاعه لازم دانسته که
 نسخ مبارکه مسافرت فرمایند و در کمره ثابته اعلی حضرت قدر قدرت قوی شوکت
 اقدس همیون شهریار کشورستان شهنشاه کیتی بخش ممالک ایران ابوالمظفر ناصرالدین
 شاه قاجار خلد الله ملکه الی آخر الزمان را بحلیه طبع آراسته و پیراسته اگر چه مطبع را از طبع
 این کتاب مستطاب محلی و مزین داشته کمال سعی و اهتمام را مرعی که بطرازینق و خط رشیق
 نستعلیق به تصحیح وافی و تنقیح کافی مطبوع کرد و خالیما عن التحریف و التخییر و تصاویر و عکوس مبارکه
 از واریت سلطه لندن طلبیده که مزین اوراق کرد و
 الله الحمد در این
 وقت بنایند قادر ذوالجلال و بقرآقبال و بمن جلال جناب جلالت آب عطمت و حشمت
 نصاب قوت و ابهت انتساب قواما للفر و الاقبال و نظاما للشوکت و الاجلال الابر
 الاحسم هذا یکان حشم سرکار بواب مستطاب سپهسالار عظیم مختار الملک و وزیر خطه
 و کهن ادام الله ظلّه العالی در بند معمور و همبسی طبع را بان زیور بخشیده و ضمنا خود را
 مفتخر و امیدوار از حضور پر نور فیض کجورش نموده که موجب حصول آمانی و آمال کرد و امید
 که ظل عاتقش محدود باد

بنایح حبیب و دوم شهر ریح الا در ششمه ۱۲۹۵ هجری مطابق
 بیت دوم فروردین ۱۲۹۹ هجری و در دار الحکومت
 بید الله الکتاب میرزا محمد شیرازی در شهر تبریز

تخریر یافت ۱۲

هر کس از صاحبان عظام کرام طالب و راعب این کتاب مستطاب بوده باشد در همبسی
 در محله عمر کاری مکان نموده از نزد بانی طلب
 نماید



LELLA-SOLTAN SOLTAN-MASSOUD MIR-A.

